

زمان از دیدگاه حکما و متکلمان اسلامی

مقصود محمدی*

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج

چکیده

یکی از مهمترین مسائل فلسفی که هم در طبیعات و هم در الهیات مورد بحث و تحقیق قرار گرفته، مسئله زمان است. قلیلی از متکلمان، زمان را امری عدمی دانسته و آنرا یک توهم پنداشته‌اند. اما آن دسته از متکلمان و حکما که زمان را امری وجودی دانسته‌اند در نحوه وجود و حقیقت آن نظریات مختلفی ارائه نموده‌اند. بعقیده گروهی از متکلمان، زمان یک امر موهوم است، یعنی در خارج مصداق عینی ندارد اما منشأ انتزاع دارد. اما کسانی که برای زمان وجود عینی قائلند، دو گروه هستند: برخی آنرا جوهر مجرد از ماده و برخی دیگر، جوهر مادی و جسمانی دانسته‌اند. اما نظریه غالب اینست که زمان دارای وجود عینی و داخل در مقوله «کم» میباشد، یعنی «کم متصل غیرقار است» که باعتباری مقدار حرکت و باعتبار دیگر عدد حرکت است. زمان، مقدار حرکت را در یک مسافت تعیین میکند. در واقع نسبت زمان به حرکت مانند نسبت جسم تعلیمی است به جسم طبیعی. همانگونه که جسم تعلیمی ابعاد مبهم جسم طبیعی را تعیین میبخشد، زمان هم مقدار حرکت را تعیین میکند. از این میان ملاصدرا باریک‌بینی بیشتری به خرج داده و زمان را بُعد چهارم موجودات مادی میداند. در این مقاله، نظریات مختلف حکما و

متکلمان درباره زمان مورد تحقیق تحلیلی قرار میگیرد.

کلیدواژگان

زمان	حرکت
تقدم و تأخر	حدوث و قدم
امتداد	مدت
	دهر

طرح مسئله

مسئله «زمان» بلحاظ فلسفی و حکمی، تشابه زیادی با مسئله «وجود» دارد. مفهوم زمان مانند مفهوم وجود، یک امر بدیهی است. همه ما انسانها از «زمان» تصور روشنی داریم و زمان در همه ادراکات ما حضور دارد زیرا ما همه اشیاء و پدیده‌ها را در زمان و با زمان میفهمیم اما با اینحال، هم در انیت و تحقق آن و هم در چیستی و حقیقت آن بین حکما و متکلمین اختلاف نظر عمیقی وجود دارد تا جایی که گروهی آن را یک امر عدمی میدانند و هیچ بهره‌یی از وجود برای آن قائل نیستند و در مقابل، عده‌یی نه تنها قائل به تحقق عینی آن هستند بلکه آنرا واجب الوجود میدانند. ما در این مقاله برآنیم که نظریات مختلف

*.Email:mmohammadi@kia.ac.ir

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۲/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۴

دانشمندان را دربارهٔ زمان بصورت تحلیلی مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

زمان در فلسفه، از سه لحاظ مورد بحث و کنکاش قرار گرفته است: ۱. از لحاظ انیت و تحقق؛ آیا زمان یک امر وجودی است یا امری عدمی که هیچ بهره‌ی از وجود ندارد؟ ۲. از لحاظ ماهیت و حقیقت؛ اینکه نحوهٔ وجود زمان و حقیقت آن چیست؟ ۳. از لحاظ حدوث و قدم؛ آیا زمان آغاز و انجامی دارد یا ازلی و ابدی است؟

۱. انیت و تحقق (یا عدم تحقق) زمان

جمهور حکما، زمان را یک امر وجودی میدانند و برای اثبات آن، هم در طبیعیات توسط علمای طبیعی و هم در مباحث الهیات توسط علما و حکمای الهی استدلال و اقامهٔ برهان شده است. شیوهٔ استدلال علمای طبیعی متناسب با طبیعیات است و از راه حرکت تبیین میشود، بدین ترتیب که: اگر فرض کنیم دو متحرک حرکت را با هم آغاز کنند و با هم متوقف شوند ولی یکی مسافت کمتر و دیگری مسافت بیشتری را طی کند و همچنین اگر هر دو متحرک در طی مسافت، یکسان باشند اما در آغاز حرکت، یا متوقف شدن متفاوت باشند، بروشنی میفهمیم که در این میان یک شیء مقداری وجود دارد که این حرکتها در آن، با هم متفاوت میشوند و این شیء مقداری نمیتواند خود اجسام یا نهائیات آنها باشد زیرا که این شیء غیرقار است در صورتیکه اجسام، قار هستند. پس این شیء، مقدار یک امر غیرقار یعنی حرکت است که همان «زمان» است.

اما الهیون برای اثبات وجود زمان از راه قدم و حدوث (قبلیت و بعدیت) استدلال کرده‌اند که خلاصهٔ آن چنین است: بین پدیده‌یی که بعد از یک

شیء حادث میشود و خود آن شیء، نسبت تقدم و تأخر برقرار است و این تقدم و تأخر هیچگاه با هم جمع نمیشوند و در عین حال بین هر تقدم و تأخر، تقدم و تأخرهای بینهایت قابل تصور است.

البته پرواضح است که این نوع تقدم و تأخر مانند تقدم واحد برکثیر یا تقدم پدر بر فرزند – که در آنها متقدم با متأخر قابل جمعند – نیست بلکه قبلیتی است که ذاتاً با بعدیت قابل جمع نیست. بنابراین امری که ملاک این نوع تقدم و تأخرهاست باید خود دارای تجدد و تصرّم، تقدم و تأخر باشد و این همان چیزیست که ما آنرا «زمان» مینامیم.

اما قلیلی از متکلمان بدلیل شبهاتی که قول به وجود عینی زمان در پی دارد، منکر وجود زمان شده و آنرا یک امر عدمی و توهمی دانسته‌اند. البته این شبهات بسیار قوی و قابل قبول بنظر میرسند و بهمین دلیل از حل آنها وامانده و وجود زمان را انکار کرده‌اند. منکران وجود زمان، از این شبهات بعنوان دلیل بر عدمی بودن وجود استفاده نموده‌اند.

– شبهات وجودی بودن زمان

۱ – اگر زمان موجود باشد باید قابل انقسام باشد، در غیراینصورت اولاً تقدم و تأخری وجود نخواهد داشت و ثانیاً زمان وجود و عدم یک پدیده، یکی خواهد بود یعنی یک پدیده در یک زمان هم موجود باشد و هم معدوم. بنابراین، زمان در صورت وجود باید به گذشته و حال و آینده منقسم شود که هر سه اموری عدمی هستند. گذشته، معدوم شده و آینده هنوز نیامده و «حال» هم که از آن به «آن» تعبیر میشود، طرف زمان است؛ وقتی زمان – که همان گذشته و آینده

۱. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳،

ص ۱۲۵؛ همو، حدوث العالم، ص ۹۳.

است - معدوم باشد، طبیعتاً «طرف» هم عدمی خواهد بود.

پاسخ شبهه اینست که دلیل اخص از مدعاست زیرا این دلیل، تنها میتواند وجود زمان در گذشته و آینده و حال را ابطال کند در صورتیکه مدعا، بطلان وجود زمان بطور مطلق میباشد. قائلین به وجود زمان هم نمیگویند زمان در «زمان» یا «آن» وجود دارد، بلکه معتقدند خود «زمان» فرازمانی است و در زمان قرار ندارد.

۲- اگر زمان موجود باشد باید بعضی اجزاء آن بر بعضی دیگر تقدم داشته باشند. این تقدم هم نمیتواند تقدم علی و یا از انواع دیگر تقدم - جز تقدم و تأخر زمانی - باشد زیرا هر یک از آنها مستلزم تالی فاسد هستند. پس تقدم هر یک از اجزاء زمان بر جزء دیگر تقدم زمانی خواهد بود که لازمه اش اینست که زمان دارای زمان باشد و این محال و ممتنع است.

برای حلّ این شبهه میتوان گفت: تقدم بعضی اجزاء زمان بر اجزاء دیگر از عوارض ذاتی زمان است. در واقع «ما به التقدم» خود اجزاء زمان است و به زمان دیگر نیازی نیست. البته بعنوان دفع دخل مقدر باید افزود: مفهوم زمان عین تقدم و تأخر نیست که از مقوله مضاف (اضافه) باشد، بلکه زمان ذاتاً از مقوله «کم» است ولی اقتضا میکند که معروض تقدم و تأخر باشد.

اما بنظر ملاصدرا این بیان درباره حلّ شبهه، قانع کننده نیست. بهتر است در پاسخ شبهه بگوئیم: «زمان» در خارج یک امر متصل واحد است؛ نه جزء بالفعل دارد و نه جزء بالقوه پس ما به چیزی که موجب تمایز اجزاء در خارج باشد نیاز نداریم بلکه تقدم و تأخر در ذهن ما باعتبار تصور قرب و بعد نسبت به مبدأ حاصل میشود. در واقع، این شبهه، سالبه به انتفاء

■ ملاصدرا بر مبنای اصل حرکت جوهری، زمان را مقدار خود طبیعت و بعد چهارم آن میدانند. طبق این نظریه، زمان دارای هویت متجدد و متغیر نیست بلکه این طبیعت است که دائماً در تجدد و دگرگونی است و زمان از عوارض تحلیلی طبیعت است. ملاصدرا عروض زمان بر طبیعت را تشبیه کرده به عروض وجود بر ماهیتی که بواسطه همین وجود، تحقق پیدا میکند.

موضوع است.

۳- آنچه که ما از زمان میفهمیم اینست که بوسیله آن، برخی پدیدهها متقدم و برخی دیگر متأخر میشوند بگونه‌یی که متقدم با متأخر قابل جمع نباشد. بنابراین اگر زمان موجود باشد باید متعلق به ماده جسمانی - که متحرک و متغیر است - باشد در صورتیکه این نوع تقدم و تأخر در موجودات مجرد نیز وجود دارد، مثلاً درباره واجب تعالی میتوانیم بگوئیم که او قبل از هر پدیده‌یی بوده و هنگام معدوم بودن آنها نیز خواهد بود و هنگام وجود نیز با آنها معیت دارد. این در حالیست که میدانیم موجودات مجرد، بیزمان هستند. پاسخ این شبهه هم روشن است زیرا نسبت واجب تعالی به همه موجودات، نسبت واحدیست که عبارت است از معیت غیرزمانی. موجودات زمانی در نسبت به خداوند هیچگونه تقدم و تأخری ندارند، گویی همه آنها در نسبت به واجب تعالی یکباره موجود شده‌اند. حکما از نسبت ثابت به متغیر به «دهر» تعبیر میکنند.^۲

این سینا معتقد است حاصل همه مطالبی که درباره

۲. ر.ک: ابن سینا، شفا، طبیعیات، ص ۱۵۱ - ۱۴۸ و ملاصدرا، شرح الهدایة الأثریة، ج ۱، ص ۲۱۰ - ۲۰۵.

عدمی بودن زمان گفته شده اینست که زمان در «آن» وجود ندارد. فرق است بین اینکه گفته شود زمان مطلقاً وجود ندارد و بین اینکه گفته شود زمان در «آن» وجود ندارد. او میگوید: ما نیز میپذیریم که زمان بدینگونه، یعنی در «آن» وجود محصلی ندارد مگر در ذهن انسان. و اما وجود مطلق - در مقابل عدم مطلق - درباره زمان کاملاً صادق است. وی سپس در اثبات موجودیت زمان، به اختلاف تندی و کندی حرکت در طی مسافت استناد میکند و در عین حال میپذیرد که زمان، مانند حرکت از وجود ضعیفتری برخوردار است.^۲

اما از دیدگاه حاجی سبزواری، حاصل شبهات منکران وجود زمان اینست که میگویند: «زمان» جز گذشته، آینده و حال نیست. گذشته که معدوم شده و آینده هم هنوز بوجود نیامده و حال حقیقی، یعنی «آن» بمعنی طرف زمان هم یک امر عدمی است؛ پس زمان در خارج وجود ندارد، و اما در ذهن هم اگر غیرقار باشد که ثابت شد امر عدمی است و اگر قار باشد دیگر زمان نیست.

در پاسخ میتوان گفت: «زمان» هم بمعنی امر سیال موجود است اما مانند حرکت توسطیه، بسیط و غیرقابل تجزیه و انقسام به گذشته، آینده و حال است و هم بمعنی مقدار حرکت قطعیه، موجود است زیرا که موجود بودن اعم است از اینکه تحقق مصداقی داشته باشد یا تحقق انتزاعی که دارای منشأ انتزاع است. در واقع از دیدگاه حاجی سبزواری، زمان بمعنی توسطی دارای مصداق خارجی است و بمعنی مقدار حرکت قطعیه منشأ انتزاع دارد که حرکت است. پس زمان یک امر وجودی است.^۳

۲. چیستی و حقیقت زمان

درباره چیستی و نحوه وجود زمان، نظریات متعدد و مختلفی توسط حکما و متکلمان ارائه شده که

ابن سینا آنها را در کتاب شفا (طبیعیات) بر شمرده و ملاصدرا آنها را با تصرفاتی در عبارات در اسفار (جلد سوم) آورده و کوشش کرده بگونه‌یی آنها را توجیه نماید و محمل صحیح برای آنها ارائه دهد.

در بیان وجه حصر استقرایی این نظریات درباره زمان، میتوان از انقسام موجود به جوهر و عرض سود جست. بعد از اینکه ثابت گردید «زمان» یک امر وجودی است، میگوییم: این امر وجودی یا جوهر است یا عرض. اگر جوهر باشد، یا جسمانی و وابسته به ماده است یا مفارق از ماده و اما اگر عرض باشد باز نحوه وجود و عروض آن میتواند متفاوت باشد. از اینرو در هر دو قسم، یعنی جوهریت و عرضیت زمان نظریات مختلفی ارائه شده است.

۱-۲. زمان، جوهر قائم به ذات است.

درباره جوهریت زمان سه قول وجود دارد:

۱- زمان جوهر جسمانی و همان فلک اعظم است با این استدلال که «هر جسمی در زمان است» و «هر جسمی در فلک است» پس «زمان همان فلک است». اما چنانکه آشکار است این استدلال حتی با فرض وجود فلک نیز درست نیست زیرا که اولاً کبرای قیاس کاذب است چرا که همه اجسام در فلک نیستند بلکه همه اجسام جز خود فلک در فلک هستند و ثانیاً قیاس بصورت شکل سوم بیان شده و نتیجه شکل سوم جزئیه است یعنی اگر کبرای قیاس هم کاذب نبود نتیجه قیاس به این صورت بود که

۳. ابن سینا، شفا، طبیعیات، ص ۱۶۶.

۴. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳،

تعلیقه ش ۲۳۹، ص ۶۰۹.

۵. ابن سینا، شفا، طبیعیات، ص ۱۵۴؛ ملاصدرا، شرح الهدایة

الاثیریة، ج ۱، ص ۲۱۲؛ همو، الحکمة المتعالیة فی الأسفار

الأربعة، ج ۳، تعلیقه ش ۲۴۳، ص ۶۱۰.

«برخی زمانها فلک هستند»^۵.

۲- زمان جوهر مجرد و مفارق از ماده و واجب‌الوجود است. این نظریه به قدمای فلاسفه نسبت داده شده است.^۶ ایشان برای اثبات مدعای خود، یعنی وجوب وجود زمان، چنین استدلال کرده‌اند: «زمان چیزی است که فرض عدمش، مستلزم امر محال است» و «هر چیزی که فرض عدمش مستلزم محال باشد، واجب‌الوجود است» پس زمان واجب‌الوجود است. این حکما در توجیه و تبیین برهان خود گفته‌اند: کبرای قیاس ضروری و بدیهی است و اما صغرای قیاس نیز چنین توجیه میشود که اگر ما فرض کنیم «زمان» قبل از وجود یا بعد از وجودش، عدم می‌باشد باید این قبلیت و بعدیت زمانی باشد پس، از فرض عدم زمان، وجودش لازم می‌آید و تجویز عدم زمان متناقض خواهد بود.

اما از نظر مخالفان این نظریه، صغرای قیاس بصورت قضیة کلیه صادق نیست زیرا که تنها فرض عدم زمان بعد از وجودش مستلزم امر محال و متناقض است در صورتیکه برای واجب‌الوجود فرض هر نوع عدم ذاتاً ممتنع و محال است.^۷

۳- زمان جوهر قائم بذات و مجرد از ماده است اما واجب‌الوجود نیست بلکه ممکن‌الوجود است، البته با این ویژگی که هیچگونه تغییری در زمان محض حاصل نمیشود بلکه تغییر در نسبت به پدیده‌های متغیر اعتبار میشود. پس مادامی که در ظرف زمان چیزی از حرکات و تغییرات واقع نشده است، جز دوام و استمرار نخواهد بود. در واقع قبلیات و بعدیات را که به زمان نسبت میدهیم بجهت تغییر در ذات زمان و مدت نیست بلکه باعتبار حصول و وقوع امور متغیر در آنست. این نظریه به افلاطون نسبت داده شده است.^۸

برخی از حکمای ایرانی و اسلامی - مانند حکیم ایرانی شهری و محمدبن زکریای رازی و فخر رازی - نیز زمان را جوهر قائم بذات و مجرد از ماده میدانند. ناصر خسرو قبادیانی در کتاب زاد المسافر در مبحث زمان مینویسد:

از حکما، آن گروه که گفتند هیولا و مکان قدیمانند، مر زمان را جوهر نهادند و گفتند که زمان جوهری است دراز و قدیم، و رد کردند قول آن حکما را که مر زمان را عدد حرکات جسم گفتند. و گفتند که اگر زمان عدد حرکات جسم بودی، روا نبود که دو متحرک اندر یک زمان به دو عدد متفاوت حرکت کردند. وی در ادامه می‌افزاید:

حکیم ایرانی شهری گفته است که زمان و دهر و مدت نامهایی است که معنی آنها از یک جوهر است، و «زمان» دلیل علم خدای است، چنانکه مکان دلیل قدرت خدای است... و زمان جوهری رونده است و بیقرار و قول محمد زکریا بر اثر ایرانی شهری رفته است همین است که گوید: زمان جوهری گذرنده است.^۹

فخر رازی نیز این نظریه را پذیرفته است. البته باید افزود که فخر رازی ابتدا در کتاب المباحث المشرقیه از درک حقیقت زمان اظهار عجز و ناتوانی کرده و گفته است:

من تاکنون حقیقت واقعی زمان را در نیافته‌ام. بنابراین تنها توقع از این کتاب [المباحث المشرقیه] باید بر شمردن اقوال و نظریات

۶. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳، ص ۱۴۹.

۷. همو، شرح الهدایة الأثریة، ج ۱، ص ۲۱۰.

۸. همان، ص ۲۱۱.

۹. ناصر خسرو، زاد المسافر، ص ۱۰۰.

■ ملاصدرا با اینکه زمان را متناهی و حادث میدانند اما در عین حال معتقد است هیچ چیزی جز باری تعالی بر ذات زمان تقدم ندارد زیرا از دیدگاه ملاصدرا زمان و هر چیزی که با آن مقارنند، اموری هستند تدریجی الأکوان و متجدد الحصول.

واجب تعالی با قبلیت و بعدیت بجهت تغییر در حوادث و پدیده‌ها است. می‌گوییم این توجیه را دربارهٔ زمان هم میتوان گفت. و این همان نظریهٔ امام افلاطون است که می‌گوید: هرگاه در «مدت» حرکت و تغییر حاصل نشود، پس یک امر دائمی و مستمر خواهد بود. و این همان چیزی است که به «دهر» و «سرمد» نامیده میشود.^{۱۰}

ملاصدرا نظر فخر رازی را در برخی آثار خود نقل میکند و سپس آنرا مورد مناقشه قرار میدهد. او در اینباره می‌گوید:

ما در تحقیق ماهیت زمان با برهان اثبات کرده‌ایم که زمان مقدار چیزی است که ذاتاً دارای تقدم و تأخر است، بگونه‌یی که متقدم با متأخر ذاتاً قابل جمع نیست. در واقع، ماهیت زمان وابسته به یک امری است که ذاتاً متغیر است یعنی بخشی از آن معدوم میشود و بخش دیگر عارض میشود. چنین چیزی که وجودش بطریق حدوث «أمر فامر» حاصل میشود باید مادی باشد پس زمان بتوسط حرکت به ماده تعلق می‌گیرد. افزون بر این اگر زمان ذاتاً یک امر سیال نباشد لازم می‌آید پدیده‌یی که هم اکنون حادث شده در زمان طوفان نوح حادث شده باشد.^{۱۱}

۲-۲. زمان از مقولهٔ عرض است.

کسانی که زمان را عرض میدانند در نحوهٔ وجود آن

۱۰. فخر رازی، المباحث المشرقیه، ج ۱، ص ۷۶۱.

۱۱. همو، شرح عیون الحکمة، طبیعیات، ص ۱۴۸.

۱۲. همان، ص ۱۴۹.

۱۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳،

ص ۱۵۱؛ همو، شرح الهدایة الأثریة، ج ۱، ص ۲۱۱.

باشد، بدون اینکه منتظر پاسخ طرفدارانه از گروهی باشید. من چنین کاری را در بیشتر موارد و بخصوص در این مسئله نمیکنم.^{۱۲} اما وی در کتاب شرح عیون الحکمة بعد از ذکر آراء مختلف و شبهات، چنین گفته است:

کسانی که از نظریهٔ ارسطو – مبنی بر اینکه زمان مقدار حرکت است – پیروی میکنند نمیتوانند در تنگناهای مباحث مربوط به زمان، ژرفنگری کنند و از آن تنگناها رهایی یابند مگر اینکه به نظریهٔ افلاطون روی آورند.^{۱۳}

از دیدگاه فخر رازی، نظریهٔ افلاطون دربارهٔ حقیقت زمان به برهان حقیقی نزدیکتر و بدور از شبهات است. او در رد نظریهٔ ارسطو می‌گوید:

بدهت عقل حکم میکند بر اینکه پروردگار عالم قبل از حدوث فلان پدیده روزمره وجود داشته و هم اکنون نیز با آن پدیده معیت دارد و بعد از آن نیز خواهد بود. بنابراین اگر تعاقب قبلیت، معیت و بعدیت موجب تغییر در ذات موضوع این حکم باشد لازم می‌آید در ذات واجب الوجود نیز تغییر حاصل شود که هیچ عاقلی آنرا نمیپذیرد. حال اگر گفته شود اتصاف

اختلاف نظر دارند و بگونه‌های مختلف آنرا توجیه کرده‌اند که عبارتند از:

۱- زمان، یک امر وجودی و عرضی است اما در خارج وجود عینی ندارد بلکه یک امر موهوم است. این نظریه به متکلمین نسبت داده شده است. زمان موهوم بعقیده متکلمین گرچه تحقق مصداقی ندارد ولی منشأ انتزاع دارد. اینان چون عالم را حادث زمانی میدانند معتقدند زمان از بقاء واجب‌الوجود انتزاع میشود و وجود عالم، مسبوق به عدم زمانی موهوم است که از بقاء خداوند انتزاع شده است.

اما این نظریه از دیدگاه حکما مردود است زیرا که از نظر آنان، زمان یک امر متغیر است و نمیتواند از بقاء وجود سرمدی خداوند انتزاع شود چرا که انتزاع امر متغیر موجب تغییر و تجدد منشأ انتزاع میشود در حالی که در وجود سرمدی هیچگونه تغییری راه ندارد.^{۱۴}

۲- زمان، همان اوقات است. بعبارت دیگر زمان فی نفسه یک امر واحدی نیست بلکه یکنوع نسبتی است بین وقوع یک پدیده با وقوع پدیده دیگر در واقع زمان وقتی است برای امری دیگر مثلاً فلان حادثه هنگام طلوع آفتاب اتفاق افتاد بنابراین زمان وقتی است که ما برای وقوع هر حادثه‌یی تعیین میکنیم پس زمان یک امر واحدی نیست بلکه مجموع اوقات است.^{۱۵}

از دیدگاه حاجی سبزواری این نظریه نیز باطل است زیرا که زمان در واقع وعاء هر دو حادثه است در حالیکه قائلین به این نظریه یک حادثه را نشانه و علامت برای حادثه دیگر قرار داده‌اند. و نیز خود عرض حادث را وقت قرار نداده بلکه مقارن بودن و معیت آنها را وقت تلقی کرده‌اند. در صورتیکه خود این معیت در زمان حاصل میشود.^{۱۶}

۳- زمان عبارت است از یک دور گردش فلک.

این نظریه نیز با بطلان وجود فلک، سالبه به انتفاء موضوع است حتی با فرض وجود ملک نیز نمیتواند درست باشد زیرا جزء زمان نیز خود زمان است. اما نمیتوانیم بگوییم جزء یک دور گردش فلک، نیز یک دور گردش فلک است پس نمیتواند زمان محسوب شود.^{۱۷}

۴- زمان، مقدار وجود است. این نظر منسوب به ابوالبرکات بغدادی است.^{۱۸} اما گفتنی است این نظریه شاید بتواند درباره موجودات مادی و جسمانی که در حال تغییر و دگرگونی هستند - قابل توجیه باشد و بتوان مقدار دوام آنها را با زمان سنجید، اما درباره موجودات مجرد که فاقد مقدار هستند نمیتواند درست باشد.

۵- زمان همان حرکت است. قائلین به این نظر برای اثبات مدعای خود دو دلیل آورده‌اند. دلیل نخست بصورت قیاس شکل اول بیان شده است: «حرکت مشتمل است بر گذشته و آینده؛ هرچیزی که مشتمل بر گذشته و آینده باشد زمان است پس حرکت همان زمان است».

این استدلال نیز از طرف ابن‌سینا و ملاصدرا مورد مناقشه قرار گرفته چون کبرای قیاس بصورت موجبه کلیه کاذب است زیرا بیشتر چیزهایی که مشتمل بر گذشته و آینده هستند، زمان نیستند. افزون بر این حد اوسط در کبری عیناً تکرار نشده زیرا مشتمل بودن

۱۴. ر.ک: ابن‌سینا، شفا، طبیعیات، ص ۱۶۶ و الحکمة

المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳، تعلیقه ش ۲۴۰، ص ۶۰۹.

۱۵. ابن‌سینا، شفا، طبیعیات، ص ۱۴۸؛ ملاصدرا، الحکمة

المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳، ص ۱۴۸.

۱۶. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳،

تعلیقه ش ۲۴۱، ص ۶۱۰.

۱۷. ابن‌سینا، شفا، طبیعیات، ص ۱۵۴.

۱۸. بغدادی، المعبر، ج ۲، ص ۶۹.

بر گذشته و آینده در زمان، بالذات است ولی در حرکت بالعرض است.

دلیل دوم را به این صورت بیان کرده‌اند: ما وقتی زمان را احساس میکنیم که حرکت را احساس کنیم و بدون احساس حرکت، زمان قابل احساس نیست. برای تأیید مدعای خود، ماجرای اصحاب کهف را شاهد آورده و گفته‌اند که چون آنان نسبت به حرکات بین آغاز خواب و بیداری خود علم و آگاهی نداشتند لذا نمیدانستند بیش از یک روز در خواب بوده‌اند، پس زمان همان حرکت است.

اما در ردّ این استدلال نیز میتوان گفت که ملازمه بین احساس حرکت با احساس زمان نمیتواند عینیت آنها را اثبات کند زیرا بین آن دو مغایرت وجود دارد بعنوان مثال: حرکت میتواند سریعتر یا کندتر انجام شود ولی زمان چنین نیست و نیز دو حرکت میتواند معیت داشته باشند اما دو زمان نمیتوانند معیت داشته باشند و... پس زمان غیر از حرکت است.^{۱۹}

۶- زمان، مقدار حرکت است. ابن سینا بعد از بیان نظریات مختلف درباره حقیقت زمان در خاتمه این نظریه را برمیگزیند و میگوید: «فیبقی أن یکون [الزمان] مقدار هئية غیرقارة و هی الحركة من مکان إلى مکان أو من وضع إلى وضع بینهما مسافة تجری علیها الحركة الوضعية. و هذا هو الذی نسّمیه الزمان»^{۲۰}. پس از آنکه همه نظریاتی که درباره زمان نقل شد ابطال گردید، تنها باقی میماند اینکه بگوییم، زمان، مقدار هیئت غیرقار است و آن هیئت غیرقار عبارت است از حرکت از مکانی به مکان دیگر یا از وضعی به وضع دیگر که بین آن دو، مسافتی هست که حرکت وضعی بر آن جاری است و این همان چیزی است که ما آنرا زمان مینامیم.

از نظر ابن سینا حرکت از آنجهت که منقسم میشود

به متقدم و متأخر بگونه‌یی که متقدم با متأخر قابل جمع نیست و نیز اینگونه تقدم و تأخر موجب میشود که حرکت قابل شمارش باشد، پس بنابراین حرکت از لحاظ تقدم و تأخر در مسافت، دارای عدد میباشد. و از جهت دیگر چون مقدار مسافت است، پس دارای مقدار است. بنابراین، زمان به یک اعتبار، عدد حرکت و باعتبار دیگر مقدار حرکت است. عبارت دیگر زمان در صورت انفصال حرکت، عدد حرکت و در صورت اتصال حرکت مقدار حرکت محسوب میشود^{۲۱}.

۳-۲. رویکرد ملاصدرا نسبت به نظریات مختلف درباره ماهیت زمان

ملاصدرا در کتاب شرح هدایه ضمن نقل نظریات مختلف، نظریه ابهری را که مطابق نظریه ابن سینا است میپذیرد و زمان را مقدار حرکت میداند و نظریات مقابل را ابطال میکند^{۲۲}. اما وی در کتاب اسفار کوشش میکند برخی از نظریات مقابل را توجیه کند و برای آنها محمل صحیح ارائه دهد، بگونه‌یی که با نظریه مختار (مقدار حرکت بودن زمان) منافات نداشته باشد.

۱- وی در توجیه نظریه برخی از حکمای قدیم که وجود زمان رانفی کرده‌اند، اینگونه میگوید که شاید منظور قدمای فلاسفه که وجود زمان را مطلقاً نفی کرده‌اند این باشد که «زمان» به وجودی غیر از وجود همان امری که بنفسه و ذاتاً متجدد و متغیر است، تحقق ندارد. در واقع آنان امر متجدد بالذات را که هیچگونه ثبات و قراری نداشته باشد امر عدمی تلقی کرده‌اند.

۱۹. ابن سینا، شفا، طبیعیات، ص ۱۵۲؛ ملاصدرا، شرح الهدایة الأثریة، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲۰. ابن سینا، شفا، طبیعیات، ص ۱۵۶.

۲۱. همان، ص ۱۵۷.

۲۲. ملاصدرا، شرح الهدایة الأثریة، ص ۲۱۸ - ۲۰۵.

۲- بنظر صدرالمتهلین کسانی که وجود عینی زمان را نفی کرده و وجود ذهنی آنرا پذیرفته‌اند - یعنی زمان را وجودی موهوم دانسته‌اند - شاید منظورشان این بوده که زمان از عوارض تحلیلی است که زیادت آن بر ماهیت فقط در ذهن و تصور است و از عوارض وجودی که در وجود و تحقق زاید بر معروض هستند نمیباشد.

۳- اما کسانی که معتقدند زمان جوهر جسمانی یعنی خود فلک اقصی است، منظورشان طبیعت متجدد فلکی است. در واقع مراد آنها از خود فلک، ذات و هویت آنست و این با آنچه که ما آنرا پذیرفتیم، کاملاً موافقت دارد و آن اینکه زمان، مقدار طبیعت است باعتبار تجدد ذاتی طبیعت و نیز ما اشاره کردیم به اینکه زمان بمتابۀ جسم تعلیمی است و از عوارض وجودی نیست بلکه وجود مقدار، عیناً خود وجود آن چیزی است که بوسیله آن اولاً و بالذات سنجیده میشود. و نحوه عرض تحلیلی بودن زمان مانند عرض بودن وجود بر ماهیت و ذاتی که با همین وجود موجود میشود، است.

۴- کسی که زمان را جوهر مفارق از ماده میدانند، گویی از جوهر مفارق، حقیقت عقلی را اراده نموده که جدا از این صورتهای طبیعی است چون این صورتهای طبیعی باعتبار وجود تجددی مادی، دارای مقدار و امتداد هستند و نه باعتبار وجود عقلی که در علم خداوند بطور سرمدی ثابت هستند.

۵- و اما کسانی که زمان را واجب‌الوجود میدانند، منظورشان معنایی است بس برتر و رفیعتر از آنچه که مردم فهمیده‌اند. در حدیث وارد شده: «لا تسبوا الدهر فإن الدهر هو الله تعالی؛ به دهر ناسزا نگویند زیرا که دهر همان خداوند متعال است». و در ادعیه نبوی نیز آمده: «یا دهر یا دیهور یا دیهار یا کان یا کینان یا روح».

اینکه بزرگان و اسطوره‌های حکمت معتقدند که نسبت ثابت بر ثابت «سرمد» و نسبت ثابت به متغیر «دهر» و نسبت متغیر بر متغیر «زمان» است، منظورشان از بخش اول عبارت، نسبت باریتعالی بر اسماء و علوم خویش است و از بخش دوم، نسبت علوم ثابت خداوند بر معلومات متجدد و متغیری که همان موجودات این عالم جسمانی هستند؛ البته با معیت وجودی و از بخش سوم، نسبت برخی معلومات خداوند بر برخی دیگر با معیت زمانی^{۲۳}.

۴-۲. نظر نهایی ملاصدرا درباره حقیقت زمان
ملاصدرا برای اینکه بتواند نظر نهایی خود را درباره حقیقت زمان بیان کند، ابتدا وجه تمایز موجودات را بتفصیل شرح میدهد و سپس میگوید: برخی از حقایق وجودی ذاتاً از یکدیگر متمایزند، نه با جعل مرکب جاعل که آنها را متمایز نماید بلکه با جعل بسیط، خود هویت آنها را بصورت یک هویت واحد دارای شئون متجدد - که بوسیله تقدم و تأخر ذاتی با هم اختلاف دارند - جعل میکند، بگونه‌یی که «قبل» ذاتاً با «بعد» قابل جمع نیستند، البته نه با قبلیت و بعدیت زاید بر ذات، بلکه با خود هویت‌های اجزاء، متقدم‌ها و متأخرها در قبلیت و بعدیت با هم متفاوتند مانند «زمان» متصل و پیوسته از دیدگاه جمهور حکما که معتقدند زمان دارای هویتی است که در تقدم و تأخر، سبق و لحوق و گذشته و آینده متفاوت است. اما ملاصدرا معتقد است صورت طبیعی نیز مانند زمان دارای هویتی متفاوت در قبلیت و بعدیت است با این تفاوت که صورت طبیعی جوهر است اما زمان عرض است^{۲۴}.

۲۳. همو، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳، ص ۱۵۱.

۲۴. همان، ص ۱۴۶.

ملاصدرا بر مبنای اصل حرکت جوهری از نظریه «مقدار حرکت بودن زمان» عبور میکند و زمان را مقدار خود طبیعت در حال تجدد و دگرگونی میداند و بالأخره به این نتیجه میرسد که زمان بعد چهارم طبیعت جسمانی است، همچنانکه جسم تعلیمی ابعاد سه‌گانه جسم طبیعی است. از دیدگاه وی چیزی که ذاتاً با قبلیت و بعدیت و تقدم و تأخر غیر قابل جمع متصف است، خود هویت جوهری صوری است و نه زمان زیرا که زمان عرضی است و وجودش تابع وجود چیزی است که بوسیله زمان سنجیده میشود. عبارت دیگر، زمان عبارت است از مقدار طبیعتی که ذاتاً از جهت تقدم و تأخر ذاتی در حال تجدد و دگرگونی است، همانگونه که جسم تعلیمی مقدار طبیعت از جهت پذیرش ابعاد سه‌گانه است.

از نظر ملاصدرا طبیعت دارای دونوع امتداد و دو نوع مقدار است؛ یکی از آنها تدریجی زمانی و قابل انقسام و همی است به متقدم و متأخر زمانی و دیگری دفعی مکانی و قابل انقسام به متقدم و متأخر مکانی است. نسبت مقدار به امتداد مانند نسبت متعین بر مبهم است که در وجود، یکی هستند و تغایر آنها اعتباری است. همچنانکه اتصال و پیوسته بودن جسم تعلیمی غیر از اتصال جسم طبیعی نیست.

ملاصدرا میگوید که اگر کسی اندک تأملی در ماهیت زمان نموده باشد میداند که عروض زمان بر معروض برخلاف عروض سفیدی و حرارت – که از عوارض وجود خارجی هستند – باعتبار عقل بوده و از عوارض تحلیلی است. عوارض تحلیلی در خارج وجود مستقل و منحاز از معروض ندارد بلکه با وجود معروض تحقق پیدا میکند و لذا از اینکه حکما برای زمان هویت متجدد قائل شده‌اند اظهار شگفتی کرده و گفته مگر اینکه بگویند منظورشان اینست که چون

ماهیت حرکت، ماهیت تجدد و انقضاء یک چیز است و زمان هم کمیت حرکت است پس به این اعتبار میتوان زمان را دارای هویتی متجدد دانست و شاید به همین دلیل است که شیخ اشراق معتقد است حرکت بلحاظ قابل اندازه‌گیری بودن، عین زمان است ولی از آن جهت که حرکت است با آن مغایر است. پس در خارج، زمان زائد بر حرکت نیست. بلکه فقط در ذهن است که میتوان گفت حرکت از آنجهت که حرکت است غیر از زمان است.^{۲۵}

۳. تناهی یا عدم تناهی

ابهری درباره بی‌آغاز و بی‌انجام بودن زمان میگوید: زمان بدایت و نهایت ندارد زیرا که اگر بدایت (ابتدا) داشته باشد لازمه‌اش اینست که عدمش قبل از وجودش بگونه‌ی باشد که قبلیتش با بعدیتش قابل جمع نباشد و هر قبلیتی که با بعدیت قابل جمع نباشد باید زمانی باشد بنابراین لازم می‌آید که قبل از «زمان» زمانی باشد که این خلاف فرض است. پس فرض عدم زمان مستلزم وجود زمان است در واقع – چنانکه از ارسطو معلم اول نقل شده – هرکسی که قائل به حدوث زمان باشد، بدون اینکه خودش بداند ناآگاهانه به قدم زمان قائل شده است. «من قال بحدوث الزمان فقد قال بقدمه من حیث لا یشعر به». و همچنین اگر زمان نهایت داشته باشد، عدمش بعد از وجودش بگونه‌ی خواهد بود که بعدیتش با قبلیتش قابل جمع نباشد، و در نتیجه لازمه‌اش زمانی بودن آنست که خلاف فرض است.^{۲۶}

۲۵. همان، ص ۱۴۷.

۲۶. همو، شرح الهدایة الأثریة، ج ۱، ص ۲۲۰.

اما ملاصدرا چون زمان را نامحدود و قدیم نمیداند، لذا بعد از شرح کلام ابهری از طرف کسانی که زمان را حادث میدانند و معتقدند زمان هم مانند همه کائنات، دارای بدایت و نهایت است بر یکی از توالی فاسد قدیم بودن زمان اشاره میکند و آن اینکه اگر زمان قدیم باشد لازمه اش اینست که همه اجسام قدیم باشند زیرا زمان از عوارض حرکت و حرکت هم از عوارض جسم است پس باید جسم نیز که موضوع حرکت و حرکت موضوع زمان است، قدیم باشد. این اشکال در واقع یکی از شبهاتیست که بر قائلان به قدم عالم نیز وارد شده است.

برخی از متکلمین در دفع نظریه ابهری گفته اند: هیچ لزومی ندارد که تقدم عدم زمان هم زمانی باشد، همچنانکه تقدم بعضی اجزاء زمان بر اجزاء دیگر زمانی نیست. ولی ملاصدرا این پاسخ را صحیح نمیداند زیرا از دیدگاه او تقدم بعضی اجزاء زمان بر بعضی دیگر، زمانی میباشد و معتقد است تقدم و تأخر در اجزاء زمان از لوازم ذاتی آنهاست و به ظرف زمان دیگری نیازی نیست.

اما خود ملاصدرا در رد نامحدود بودن زمان میگوید: اولاً ما قبول نداریم که اگر زمان آغاز داشته باشد باید قبل از وجودش دارای عدم باشد، زیرا تناهی در مقدار - خواه مقدار قار باشد یا غیر قار - مستلزم مسبوق بودن به عدم نیست. همچنانکه تناهی بعد مکانی در مقدار، مستلزم مسبوق به عدم بودن نیست، پس در تناهی زمان نیز لازم نیست. ثانیاً «زمان» یک امر متصلی است که در خارج موجود است. اما بیشتر براهینی که درباره اثبات تناهی کمیّات بیان شده - مانند براهین تطبیق، تضایف، وسط و طرف و حیثیات - در اثبات تناهی زمان نیز کاربرد دارد.^{۲۷}

بخش دوم پاسخ ملاصدرا قابل مناقشه است، زیرا براهینی که درباره تناهی کمیّات اقامه میشوند تنها درباره کمیّاتی است که حلقات یا اجزاء سلسله طولی آن بصورت مجتمع موجود باشند در صورتیکه اجزاء زمان بصورت مجتمع وجود ندارند. در زمان، اجزاء گذشته معدوم شده و اجزاء آینده هم نیامده پس هیچیک براهین مذکور درباره زمان قابل اجرا نیست. البته ملاصدرا متوجه این اشکال بوده و لذا بعنوان دفع دخل مقدر درباره حل اشکال میگوید که اگر کسی چنین شبهه‌یی درباره شمول این برهانها به تناهی زمان داشته باشد، در پاسخ میتوان گفت که گرچه اجزاء زمان در حد واحد مجتمع نیستند و در ادراکها - که همه چیز را در زمان و مکان میفهمد - با هم حضور ندارند ولی در واقع و نفس الامر بصورت یک وجود واحد شخصی موجودند و با توجه به مبادی عالیّه زمان و مکان و نیز با توجه به مبدأ اعلی، بصورت مجتمع تحقق و حضور دارند زیرا نزد مبادی عالیّه هیچگونه فقدان و غیبتی - جز امور محال - وجود ندارد بلکه هر چیزی که نسبت به موجودات زمانی وجود تدریجی دارند، نسبت به مراتب برتر (مجردات محض) وجود دفعی و آنی دارند و همچنین هر چیزی که برای موجودات مکانی غایب هستند برای آنها حضور دارند.

بنابراین، تجدد و انقطاع یا حضور و عدم حضور درباره امور زمانی و مکانی نسبت به موجودات زمانی یا مکانی دیگر میباشد و اما نسبت به حق تعالی و سایر موجوداتی که مجرد محض هستند بهیچوجه قابل تصور نیست. نتیجه اینکه وقتی «زمان» در واقع و در مقایسه با مفارقات و حق تعالی یک موجود متصل قار باشد، منعی برای جریان برهانهای مذکور وجود نخواهد بود.^{۲۸}

۲۷. همان، ص ۲۲۲.

۲۸. همانجا.

۱-۳. مهمترین اشکال متناهی بودن زمان

با توجه به اینکه متناهی و تناهی متضایف هستند، پس باید هر دو یا بالفعل باشند یا بالقوه. حال بینیم نهایت زمان متناهی چیست؟ نهایت زمان، «آن» است. بنابراین، پرسشی که مطرح میشود اینست که آیا وجود «آن» مقارن زمان است و با آن معیت دارد یا وجود «آن» مقدم بر زمان است؟

شق اول باطل است زیرا زمان قابل انقسام است اما «آن» قابل انقسام نیست، پس مطابقتی بین آنها وجود ندارد. و اما اگر «آن» مقدم بر زمان باشد در آنصورت لازم می‌آید «آن»، بالفعل باشد ولی زمان، بالقوه، در حالیکه یکی از احکام دو امر متضایف اینست که یا هر دو بالفعل باشند یا بالقوه.

ملاصدرا میگوید که این شبهه در ایام تحصیل به ذهن من خطور کرد و آنرا به محضر استاد بزرگوارم عرضه داشتم. ایشان چنین افاده فرمودند:

«زمان» بر فرض تناهی، لزومی ندارد که حتماً دارای طرف بالفعل باشد زیرا تناهی گاهی اطلاق میشود بر قطع امتداد از ادامه. و اما گاهی هم اطلاق میشود بر تناهی عدد عارض بر مقدار که بسبب تجزیه بر اجزاء متساوی حاصل میشود. تناهی زمان از این قبیل است.^{۲۹}

ولی خود ملاصدرا بگونه دیگری پاسخ میدهد. از نظر ملاصدرا «آن» مفهوم محصلی ندارد زیرا معنای آن، تنها قطع زمان است که آن هم امری سلبی است، پس بر فرض تناهی زمان، بالفعل موجود نخواهد بود تا وجودش با عدم زمان جمع شود. و مفهوم «اضافه» باعتبار تحقق «آن» در عقل بر آن عارض میشود و اجتماع دفعی «آن» با زمان در عقل هم محذوری ندارد. افزون بر این، رابطه بین زمان متناهی و «آن» تضایف مشهوری است و نه تضایف حقیقی که

بمعنای خود اضافه است. در تضایف مشهوری متضایفان از مقوله اضافه نیستند بلکه اضافه در عقل بر آنها عارض میشود.^{۳۰}

۲-۳. نظر ابن سینا درباره تناهی و عدم تناهی زمان

ابن سینا زمان را غیرمتناهی و قدیم میداند و در آثار خود برای اثبات قدم زمان چنین استدلال میکند:

اگر زمان حادث باشد میپرسیم آیا فرض دو حرکت متفاوت که با آغاز زمان پایان می‌یابند، ممتنع است یا ممکن؟ در صورت ممتنع بودن، اگر امتناع به ذات «مقدور» برگردد لازم می‌آید یک شیء از امتناع به امکان تبدیل شود زیرا که دو حرکت مختلف وجود دارد. و اگر امتناع به قدرت خداوند برگردد لازم می‌آید ناتوانی به توانمندی تبدیل شود که هر دو محال هستند. پس این فرض ممکن است. حال میگوییم که محال است دو حرکت مختلف در بیشتر و کمتر بودن در آغاز و پایان حرکت، یکسان باشند، زیرا که حرکت کمتر با حرکت بیشتر در چیزی باهم متفاوت هستند، یعنی چیزی موجب تفاوت آنها میشود و آن مقداری است که دارای تقدم و تأخر است که همان زمان است. بنابراین باید قبل از زمان، زمانی باشد تا بینهایت.^{۳۱}

ابن سینا در اینجا ابتدا با امکان وجود حرکات مختلف بر وجود «مدت» استدلال کرده و سپس با وجود مدت، بر وجود حرکت و متحرک استدلال نموده است. و لذا ملاصدرا این استدلال ابن سینا را استدلال جدلی و بی اعتبار دانسته است. بنظر ملاصدرا اگر بخواهیم

۲۹. همان، ص ۲۲۳.

۳۰. همان، ص ۲۲۴.

۳۱. ابن سینا، شفا، الهیات، ص ۳۸۰.

استدلال برهانی داشته باشیم باید بگوییم:

در صورت تناهی امتداد زمانی، فرض وجود حرکت در «لازمان» مانند فرض وجود امر ممتنع بالذات است، زیرا در مفهوم طبیعت حرکت، زمان مأخوذ است، و بر ممتنع بالذات قدرت تعلق نمیگردد. اساساً قبل از زمان، کمیتی موجود یا موهوم – وجود ندارد تا عقل بتواند وجود حرکات را در آن فرض کند بلکه اینگونه فرضها از اختراعات و خرافات وهم است.^{۳۳}

البته باید افزود ابن سینا این دلیل را بعنوان نظریه حکمی بیان نکرده بلکه بعنوان یک شیوه جدلی که موجب اسکات خصم میشود، از آن استفاده کرده است. چنانکه در الهیات نجاه گفته:

کسانی که مخالف قدم زمان هستند باید قبل از هر وقتی وقت دیگری و نیز زمانی ممتد نامتناهی در گذشته، جعل کنند... گرچه این استدلال جدلی است ولی اگر استقصا شود به برهان منجر میشود.^{۳۳}

ملاصدرا با اینکه زمان را متناهی و حادث میدانند اما در عین حال معتقد است هیچ چیزی جز باری تعالی بر ذات زمان تقدم ندارد زیرا از دیدگاه ملاصدرا زمان و هر چیزی که با آن مقارنند، اموری هستند تدریجی الاکوان و متجدد الحصول، یعنی بتدریج در حال شدن هستند، بنابراین هر چیزی که بر زمان تقدم داشته باشد – خواه وجود باشد یا عدم – بگونه‌یی که متقدم با متأخر قابل جمع نباشد، آن چیز یا خود زمان است یا چیزی است دارای زمان. پس در نتیجه لازم می‌آید قبل از هر زمانی زمان باشد و قبل از هر حرکتی حرکت باشد تا بینهایت. از سوی دیگر ثابت شده است که علت شیء ممکن نیست در ذات یا در وجودش وابسته آن شیء (معلول) باشد پس هیچ چیز جز باری تعالی و اراده و قدرت و امر او

بر زمان تقدم نخواهد داشت. اما این بدان معنی نیست که زمان ازلی و قدیم باشد زیرا که لازمه‌اش اینست که حرکت و جسم نیز ازلی باشند.^{۳۴}

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. مفهوم زمان یک امر بدیهی است و همگان آنرا بروشنی در می‌یابند. با اینحال هم در تحقق و انیت و هم در ماهیت و حقیقت آن بین حکما و متکلمین اختلاف نظر عمیقی وجود دارد.

۲. دربارهٔ تحقق زمان سه نظریه ارائه شده است: (۱) از دیدگاه برخی متکلمین، زمان یک امر عدمی و موهوم است و هیچ بهره‌یی از وجود ندارد؛ (۲) گروهی دیگر برای آن وجود موهوم قائلند. بعقیده اینان زمان تحقق عینی و خارجی ندارد، اما منشأ انتزاع دارد و آن، بقاء خداوند است که زمان موهوم از آن انتزاع میشود؛ (۳) اما جمهور حکما معتقدند زمان وجود عینی و خارجی دارد.

۳. عده‌یی از قائلین به وجود عینی زمان، آنرا جوهر میدانند اما دربارهٔ نوع جوهریت اختلاف نظر دارند. در این مورد نیز سه نظریه ارائه شده است: (۱) زمان جوهر جسمانی است؛ (۲) زمان جوهر قائم بذات، مجرد از ماده و واجب‌الوجود است؛ (۳) زمان جوهر قائم بذات و جوهر مجرد از ماده است ولی واجب‌الوجود نیست بلکه جزء ممکنات است.

۴. گروه دیگر از قائلین به وجود عینی زمان، آنرا عرض میدانند. در اینجا نیز نظریات مختلفی دربارهٔ نوع عرضیت ارائه شده ولی نظر غالب و مقرون به صحت اینست که زمان از مقوله کم بوده و مقدار حرکت

۳۲. ملاصدرا، شرح الهدایة الأثریة، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳۳. ابن سینا، نجاه، ص ۶۱۶.

۳۴. ملاصدرا، حدوث العالم، ص ۱۰۴.

است. همه این نظریات با ذکر دلایل و نقض و ابرام در متن مقاله بیان شده است.

۵. شاید چنین بنظر آید که پرداختن بر برخی از نظریه‌هایی که مبتنی بر طبیعیات گذشته و هیئت بطليموسی بوده و بی اعتبار هستند، کاری بیهوده باشد اما بنظر نگارنده برای روشن شدن سیر تحولی نظریات حکما درباره زمان خالی از فایده نیست.

۶. بنظر نگارنده، از بین مجموع این نظریه‌های مختلف، سه نظریه قابل تحقیق و تأمل بیشتر است. نخست - دیدگاه افلاطون و پیروانش که زمان را جوهر قائم بذات و مجرد از ماده میدانند. این دیدگاه از اینجهت قابل تأمل است که برخی از حکماء اسبق اسلامی مانند ایرانشهری و محمدبن زکریای رازی به دو نوع زمان معتقدند: (۱) زمان مطلق که امری ثابت و مستمر است و هیچگونه تجدد و تصرّف در آن راه ندارد. (۲) زمان محصور که مربوط به موجودات و پدیده‌های شخصی مادی است. زمان مطلق که همان نظریه افلاطون است میتواند با «دهر» که در اصطلاح فلاسفه اسلامی متأخر، باطن زمان تلقی میشود مطابقت داشته باشد.

دوم - دیدگاه جمهور فلاسفه مشاء و اشراق و نظریه ابتدائی ملاصدرا است که زمان را مقدار حرکت میدانند. این نظریه بروشنی قابل درک است زیرا همه افراد انسانی برای تعیین دوام، و عبارت صحیحتر، حرکت هر پدیده، از واحدهای قراردادی زمان مانند سال و ماه و ... استفاده میکنند و با پذیرش عمومی جوامع انسانی بین آنان تفاهم حاصل میشود.

سوم - نظریه نهایی ملاصدرا بر مبنای اصل حرکت جوهری، زمان را مقدار خود طبیعت و بعد چهارم آن میدانند. طبق این نظریه، زمان دارای هویت متجدد و متغیر نیست بلکه این طبیعت است که دائماً در تجدد و دگرگونی است و زمان از عوارض

تحلیلی طبیعت است. ملاصدرا عروض زمان بر طبیعت را تشبیه کرده به عروض وجود بر ماهیتی که بواسطه همین وجود، تحقق پیدا میکند.

۷. و بالأخره، بنظر نگارنده هر یک از این سه نظریه میتواند به یک اعتبار قابل قبول باشد؛ نظریه نخست باعتبار تطبیق آن با «دهر» که در فلسفه اسلامی بعنوان باطن زمان و یک امر ثابت و مستمر مورد قبول است و نظریه دوم باعتبار پذیرش زمان بعنوان مقیاس تعیین مقدار حرکت و نظریه سوم باعتبار اینکه زمان، بعد و امتداد در حال تجدد و دگرگونی اشیاء تلقی شده، چنانکه مکان، تعدد امتداد ثابت سه گانه آنها است.

منابع

- ابن سینا، الشفاء، الهیات، تصحیح سعیدزاید و ابراهیم مدکور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- ، الشفاء، طبیعیات، تصحیح سعید زاید و ابراهیم مدکور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- ، النجاة، تصحیح محمدتقی دانش پزوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- بغدادی، ابوالبرکات، المعبر فی الحکمة، ج ۲، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳.
- فخر رازی، المباحث المشرقیه، تصحیح محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۱ق.
- ، شرح عیون الحکمة، طبیعیات، تحقیق محمدحجازی و احمدعلی سقا، تهران، مؤسسه الصادق (ع)، ۱۳۷۳.
- ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳، تصحیح و تحقیق دکتر مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳.
- ، حدود العالم، تصحیح و تحقیق دکتر سیدحسین موسویان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۹۴.
- ، شرح الهدایة الأثریة، ج ۱، تصحیح و تحقیق دکتر مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۹۳.
- ناصرخسرو، زاد المسافر، تصحیح و تحقیق سیدمحمدعمادی حائری، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴.